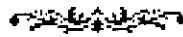


## پاسخ به مقاله

نگاهی به

درسنامه تفسیری دانشگاه پیام نور



سید ناصر قوامی



در جلسه ای که در خدمت برادر بزرگوار حجت الاسلام والمسلمین نظام زاده، معاون محترم سازمان اوقاف بودم ایشان فرمودند: در مجله بینات (سال سوم شماره ۳ پاییز ۷۵) درباره تفسیر (۲) تالیف شما، مقاله ای نوشته شده است و در آن شدیداً از درسنامه تفسیری (۲) انتقاد شده است.

مجله مزبور توسط ایشان در اختیارم قرار گرفت. به دقت دوبار خواندم چون حسن نیت نویسنده مقاله برایم محرز نشد. بدین دلیل که اگر نویسنده محترم حسن نیت داشت چنانچه در تفسیر مزبور ایراد و اشکالی می دید (به طوری که هیچ کتابی خالی از سهو و اشتباه نیست)، در ابتدا به وسیله دانشگاه پیام نور که تلفن محل کار و سکونت این جانب را در اختیار دارد، تماس گرفته و موضوع مقاله را با بنده در میان می گذاشت اگر این جانب قانع نمی شدم مبادرت به چاپ مقاله می کرد که این کار را نکرده و این موضوع حسن نیت وی را خدشه دار می کند.

اما درباره ایراد و اشکال و نقدی که ایشان کرده، به شرح زیر جواب ایشان یک یک داده می شود و مدیر محترم مجله براساس قانون مطبوعات موظف است در شماره بعد در همان صفحه مبادرت به چاپ این جوابیه کند.

\* نویسنده محترم مقاله، در صفحه ۹۲ می نویسد: چون در این درسنامه هنری به چشم نمی خورد یک راست به سراغ عیب هایش می رود و در ادامه می نویسد: در اینجا از اینکه لحن سخن تلخ و گزنده است از پیشگاه مؤلف محترم و دست اندرکاران دانشگاه پیام نور پوزش می خواهم. ملاحظه می شود نویسنده محترم خود صریحا اعتراف دارد که سخنش گزنده (یعنی نیش دار) است و نیش زدن کار یک نویسنده نیست.

\* نویسنده محترم در صفحه ۹۲ می نویسد: نگارنده در باره پیشینه علمی مؤلف محترم هیچ آگاهی ندارد.

اولا: بنده نیز در باره پیشینه علمی نویسنده مقاله اطلاعی ندارم.  
ثانیا: مگر اطلاع نداشتن از پیشینه علمی کسی ایراد است. اگر شما اطلاعی از پیشینه علمی بنده ندارید و یا بنده از پیشینه علمی شما اطلاعی نداشته باشم چه ایرادی می توان بر کتاب وارد کرد.

\* نویسنده محترم در صفحه ۹۲ یکی از ایرادات وارد بر درسنامه را مرقوم فرموده اند: نداشتن مقدمه در درسنامه.

اولا: مقدمه به صورت حمد و سپاس در بخش دوم کتاب آمده است و با شاهد آوردن آیه های متعدّد از قرآن در مسایل مختلف که دانشجویان را هدایت و راهنمایی به استفاده از قرآن می نماید آمده است.  
ثانیا: این درسنامه می باید به طور خلاصه و فشرده تنظیم شود، چه لزومی به مقدمه طولانی است.

ثالثا: برفرض که مقدمه نباشد آیا نبودن مقدمه، خطا و لغزش بزرگ مؤلف به حساب می آید.

\* نویسنده محترم مقاله در صفحه ۹۲ می نویسد: بی ترجمه رها کردن آیات و بعد توضیح می دهد می باید مؤلف آیات را براساس ترجمه مرحوم رهنما، آیتی و یا فولادوند ترجمه می کرد.

اولا: نویسنده محترم مرقوم فرموده اند کدام آیات ترجمه نشده است و یا تفسیر نشده و بدون تفسیر رها شده است.

ثانیا: اگر کسی بر اساس ترجمه مرحوم رهنما، آیتی و یا فولادوند ترجمه نکند، دچار لغزش و خطا گردیده است.

\* نویسنده محترم در صفحه ۹۳ نوشته است: حق این است که مؤلف در پایان کتاب فهرست کاملی از نام و نشان منابع و مآخذ استفاده شده خود را به دست دهد، در عوض بخش دوم کتاب درباره منابع است.

اگر کسی فهرست منابع کتاب را در آخر کتاب قرار نداد، بلکه در اول کتاب قرار داد. آیا این لغزش و خطایی است که به تعبیر ایشان دانشجویان را گمراه می کند.

نویسنده مقاله در صفحه ۹۳ می نویسد: در پاره ای از موارد نام تفسیر را به غلط ذکر می کند، برای نمونه تفسیر قرطبی، جامع لاحکام القرآن را یاد می کند در حالی که الجامع لاحکام القرآن است.

خوانندگان عزیز دقت بفرمایند که (ال) در اول الجامع در اثر اشتباه حروف چین افتاده است که معمولا این اشتباهات رخ می دهد و در چاپهای بعدی این موارد کوچک اصلاح می شود. ایشان این اشتباه در حروف چینی را یک خطا و لغزش به حساب آوردند که موجب گمراهی دانشجویان می شود. آیا این به تعبیر خودشان نیش زدن نیست؟ نویسنده محترم در صفحه ۹۳ می نویسد: روش نویسنده (مؤلف) یک نواخت و خسته کننده است.

این سؤال را می توان مطرح کرد که آیا هر کسی نمی تواند درباره هر کتابی ادعا کند که مثلا فلان کتاب یک نواخت و خسته کننده است.

نویسنده محترم در همان صفحه ۹۳ مرقوم فرموده اند: نثر بیمار در سنامه. در اینجا نیز این سؤال را می توان مطرح کرد که هر کسی درباره هر کتابی به طور کلی نمی تواند بگوید نثر بیمار، بدون اینکه دلیلی ذکر کند؟

باز در همین صفحه می گوید که این در سنامه حال خواننده را می گیرد بدون اینکه دلیلی ذکر کند و این نیز ادعایی است که هر خواننده ای نسبت به هر کتابی می تواند بکند.

نویسنده مقاله در صفحه ۹۴ می نویسد: نفخه در صور غلط است و صحیح آن نفخ در صور است.

قضاوت با خوانندگان است که این یک اشتباه در حروف چینی است و نفخ تبدیل به نفخه شده است.

نویسنده مقاله در صفحه ۹۴ می گوید: در تفسیر آمده خداوند در صیحه واحده تمام بشریت را یکباره و یک لحظه مبعوث و به سوی وی شتابان و از روی حسرت و ندامت فریاد برآورده که ای وای بر ما، چه کسی ما را از خوابگاه و جایگاه مرگ زنده و مبعوث کرد، ندا می رسد که این وعده خداوند رحمان است. نویسنده محترم پس از نقل این مطلب می گوید: جمله و عبارت موهم این معنی است که العیاذ باللّٰه خدا از روی حسرت و ندامت فریاد برآورده است.

شما را به خدا کج فهمی و کج اندیشی نویسنده مقاله را ملاحظه فرمایید آیه شریفه به طور صریح در درسنامه ذکر شده است - یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون - و به طور روشن ترجمه شده است. که ای وای بر ما چه کسی ما را از جایگاه و خوابگاه مرگ زنده و مبعوث کرد. نویسنده مقاله می گوید آدم توهم می کند که خدا از روی حسرت و ندامت می گوید چه کسی مرا از خوابگاه و جایگاه مرگ زنده و مبعوث کرد.

باید به خدا پناه برد از این همه کج فهمی و کج اندیشی.

نویسنده مقاله در صفحه ۹۵ می نویسد: عربی گرایی و بعد توضیح داده است که در درسنامه تفسیری ۲، با گونه ای از عربی گرایی افراطی روبرو می شویم. و از واژه ها و تعبیرات عربی فراوانی استفاده شده است، از باب نمونه از مکتبه به جای کتابخانه و از کاسه به جای پیاله استفاده شده است.

باید در جواب گفت برادر عزیز، دانشجویانی که در رشته الهیات تحصیل می کنند اکثر دروسشان عربی است و دانشجویان باید با کلمات و واژه های عربی سر و کار داشته باشند. این برادر عزیز فراموش کرده است که قرآن و تمامی روایات ما به زبان عربی است و اکثر قریب به اتفاق فقها با اینکه فارسی زبان بودند، کتب فقهی را به عربی نوشته اند و اگر در یک درسنامه که برای دانشجویان رشته الهیات نوشته شده چند واژه به قول ایشان عربی (مانند مکتبه به جای کتابخانه و کاسه به جای پیاله) بکار رفته باشد، لغزش و خطای نابخشودنی

است؟

نویسنده در صفحه ۱۰۰ مرقوم فرموده اند: در این درسنامه عبارات عربی بسیار به چشم می خورد که مؤلف ترجمه نکرده است و در مقام اثبات فقط یک حدیث کوچک نبوی را نام برده اند که ترجمه نشده است. این برادر عزیز، دانشجویان را یک عوام به تمام معنی فرض کرده اند که درك و فهم حتی یک کلمه عربی را ندارند و باید حتماً ترجمه شود، در صورتی که رشته الهیات فقه ۱، ۲، ۳، لمعه، شرح لمعه و شرایع، عربی در سطح بالایی است. اگر در یک درسنامه یک حدیث کوچک فرضاً ترجمه نشده باشد، خطا و لغزش است و به تعبیر ایشان موجب گمراهی دانشجویان خواهد شد.

ایشان در همین (۱۰۰) صفحه می نویسند: ارجاع به منابع و مآخذ، خالی از خطا نیست و بعد توضیح می دهند در مآخذ که در پاورقی نوشته شده تفسیر کشف الاسرار نوشته شده است در صورتی که تفسیر کشف الاسرار و عده الابرار است و یا نوشته شده تفسیر فخر رازی.

بدو هر خواننده ای گمان می کند ارجاع به منابع خالی از خطا نیست یعنی شماره جلد تفسیر و یا شماره صفحات تفسیر و یا نوع چاپ نوشته شده، اشتباه بوده است در صورتی که چنین نیست.

اولاً: نوع چاپ منابع، شماره جلد و شماره صفحات در پاورقی ذکر شده و نویسنده مقاله حتی یک مورد هم پیدا نکرده که آدرس منابع اشتباهی باشد.  
ثانیاً: تفسیر فخر رازی به همین سبک معروف است.

نویسنده مقاله در صفحه ۱۰۱ می نویسند: لغزش های علمی و محتوایی، ولی اولین مطلبی را که مطرح می کند این است که چرا مؤلف، ترجمه المیزان را به علامه مجاهد گرامی قمی نسبت داده است.

باید از این برادر سؤال کرد که آیا تفسیر المیزان توسط علامه گرامی قمی ترجمه شده است یا خیر؟ اگر جواب این است که بله توسط ایشان هم ترجمه شده است. پس چه اشکالی در نسبت دادن آن به ایشان است و خطا و لغزش در کجاست. و اگر اسامی افراد دیگری که المیزان را ترجمه کرده اند برده نشده است خطا و لغزش علمی است؟

در صفحه ۱۰۲ ایراد دیگری که نویسنده محترم تحت عنوان لغزش های علمی و محتوایی ایراد کرده، این است که چرا تاریخ تولد صاحب تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن ذکر نگردیده است.

در جواب باید گفت: آیا ذکر نکردن تاریخ وفات یک مفسر، لغزش علمی و باعث گمراهی دانشجویان به حساب می آید.

نویسنده محترم مقاله در صفحه ۱۰۳ از اینکه در درسنامه بسم الله الرحمن الرحيم بر پنج وجه تجزیه و ترکیب شده عصبانی گردیده، می نویسد: به عقیده نگارنده به جز وجه اول، وجوه دیگر سودمند نیست و بلکه زیان ها و بدآموزی هایی دارد.

اولاً: به این برادر باید گفت این عقیده شماست و عقیده شما برای خودتان محترم است و بنده نیز برای عقیده شما احترام می گذارم اما من نیز عقیده دارم دانشجو که باید مراحل علمی را طی کند و فکرش جولان پیدا کند باید در تدریس، ذوق و دانش عربیت بکار گرفته شود. شما چطور به خود اجازه می دهید که عقیده خود را بر دیگران تحمیل و دیگران را از عقیده خود سرزنش نمایید و اگر کسی برای عقیده خود حرمت قایل است چرا باید به عقیده دیگران بی حرمتی کند. ثانياً: هیچ گونه دلیلی بر اینکه ذکر پنج وجه تجزیه و ترکیب موجب بدآموزی می شود نیآورده اید.

ایشان در همین صفحه ۱۰۳ می نویسد: ضمن یک بحث کلامی گسیخته و مشوش درباره اینکه کلمه رحمن و رحیم از صفات ذات و یا از صفات فعل خداوند است، به باتلاق الکلام یجر الکلام در می غلطد و در نتیجه به بحث در باره صفت تکلم از نظر معتزله، اشاعره و امامیه می پردازد و سرانجام خواننده سرگردان می ماند که رحمن و رحیم از صفات ذات خداست یا صفت فعل او.

باید در اینجا گفت: نویسنده محترم مقاله اقدام به یک سری کلی گویی بدون دلیل کرده است و ادعای بدون دلیل را در باره هر کتاب و هر مطلبی می توان گفت و در این مورد که نویسنده محترم فرموده خواننده سرگردان می ماند باید گفت خواننده ای که مسایل کلامی را نداند و مسلط به مسایل کلامی نباشد و قدرت درک و فهم آن را نداشته باشد، قطعاً سرگردان می شود و این نقص خواننده است نه نقص نویسنده. اگر کسی مطالب کتابی را

نفهمد، نویسنده مقصر است؟

نویسنده محترم در صفحه ۱۰۴ می نویسد: در صفحه سیزده به مناسبتی به آیه شریفه زیر استناد می کند: تلك الرسل فضلنا بعضهم على بعض منهم من كلم الله ورفع بعضهم درجات. بعد نویسنده مقاله توضیح می دهد که باید گفت خدا با برخی از انبیا سخن گفت نه اینکه بعضی از انبیا با خدا سخن گفتند.

حاصل ایراد ایشان در اینجا این است که انبیا با خدا سخن نگفتند بلکه خدا با انبیا صحبت کرده است. متأسفانه ایشان یا بر آیات قرآن احاطه ندارد یا نخواسته مراجعه نماید زیرا در آیات متعدّد قرآن موضوع صحبت حضرت موسی با خدا بیان گردیده است. از باب نمونه به دو مورد اشاره می شود. در سوره مبارکه طه در آیه ۱۶ خداوند به حضرت موسی می فرماید: وما تلك بيمينك يا موسى (ای موسی آن چیست به دست راست) حضرت موسی در جواب می فرماید: قال هي عصای اتوكوء عليها واهش بها على غنمي ولي فيها مأرب أخري (عرض كرد خدايا اين عصای من است و بر آن تکیه می کنم و برای گوسفندانم با آن برگ می ریزم و کارهای دیگر هم با آن انجام می دهم) آیا در این آیات حضرت موسی عليه السلام با خدا سخن نمی گوید؟- در سوره طه آیه ۱۶ خداوند خطاب به حضرت موسی می فرماید: اذهب الي فرعون انه طغي- و حضرت موسی در جواب عرض می کند: رب اشرح لي صدري ويسر لي امري وحل عقدة من لساني يفقهوا قولي واجعل لي وزيرا من اهلي هرون اخي اشدد به ازري واشركه في امري كي نسبحك كثيرا ونذكرك كثيرا انك كنت بنا بصيرا- (خداوند! سینه مرا گشاده گردان و کار مرا آسان ساز و گره از زبان من بگشا تا گفتار مرا بفهمند و یاوری از خاندان من برای من قرار ده برادرم هارون را، و پشت مرا بدو محکم کن. و در کار من شریکش گردان تا تو را فراوان ستایش کنم و تو را فراوان یاد کنم) آیا این آیات دلیل روشنی نیست بر اینکه بعضی از انبیا با خدا سخن گفتند.

نویسنده محترم مقاله در صفحه ۱۰۴ در باره تجزیه و ترکیب: لم یکن شیء مذکورا وجعلناه سمیعا بصیرا، ایراد گرفته اند. ضمن اینکه در تجزیه و ترکیب گاهی بین علمای علم نحو در مواردی اختلاف وجود دارد اما خوانندگان محترم را به ملاحظه در تفسیر نثر المرجان فی رسم نظم القرآن چاپ هند، جلد هفتم، صفحات ۵۹۲ و ۵۹۳ دعوت می کنم

که از نظر ادبی، تفسیر مزبور یک منبع بسیار معتبر است که مطلب درج شده در در سنامه کاملاً با این تفسیر معتبر مطابقت دارد و هیچ گونه با نظر نویسنده مقاله مطابقت ندارد. این هم از مواردی است که نویسنده مقاله بدون مراجعه به منابع معتبر، به طور واهی و بی اساس ایراد گرفته اند، شاید به تعبیر خودش گزیدن بوده است.

نویسنده محترم مقاله در صفحه ۱۰۵ در باره اعاده ضمیر حبه در آیه شریفه - ويطعمون الطعام علی حبه - می نویسد: در اینجا با وجود اینکه بازگشت ضمیر حبه به کلمه اطعام آشکار و روشن است مؤلف محترم عقیده شاذ را برگزیده.

باید به این برادر محترم گفت در بازگشت ضمیر حبه در بین مفسرین اختلاف است بسیاری از مفسرین عقیده دارند و یا نقل می کنند که ضمیر حبه به الله برمی گردد. مراجعه شود، به تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۰۲؛ تفسیر مقتنیات لدرر، ج ۱۲، ص ۱۹؛ تفسیر فتح البیان فی مقاصد القرآن، ج ۱۰، ص ۱۷۰؛ کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۱۰، ص ۳۱۹؛ کشاف زمخشری، ج ۴، ص ۶۶۶؛ تفسیر انوار التنزیل و اسرار التأویل، (تفسیر بیضاوی) چاپ سنگی، ص ۵۹۳؛ تفسیر روح المعانی آلوسی، ج ۲۹، ص ۱۵۵؛ تفسیر ابوالفتوح رازی، چاپ سنگی، ج ۵، ص ۴۴۱ و ۴۴۵؛ بیان شیخ طوسی، چاپ بیروت، ج ۱۰، ص ۲۱۰؛ تفسیر نسفی (محمد نسفی)، ج ۲، ص ۱۲۲۰؛ تفسیر محاسن التأویل، به نام تفسیر قاسمی، ج ۱۷، ص ۷۶؛ جواهر الحسان فی تفسیر القرآن (تفسیر ثعالبی)، چاپ لبنان، ج ۴، ص ۳۷۱؛ تفسیر ابن کثیر، چاپ مصر، ج ۴، ص ۴۵۱؛ تفسیر قرآن، سید عبدالله شبر، چاپ قاهره، ص ۵۴۲؛ تفسیر فخر رازی، چاپ ترکیه، ج ۸، ص ۳۹۳ و تفسیر فی ظلال، ج ۶، ص ۳۷۸۱. منابع ذکر شده، تماماً هر دو قول را نقل کرده اند. و بعضی هم تقویت کرده اند قول به اینکه ضمیر حبه به الله برمی گردد. حال باید از این برادر نویسنده مقاله پرسید: اگر کسی اقوال مفسرین را نقل کند و قول عدّه ای را تقویت نماید یا قبول کند یا بگوید این قول اقرب به صواب است، آیا دچار لغزش و خطای علمی شده است؟

نویسنده محترم مقاله در صفحه ۹۶ می نویسد: غلط های فاحش چاپی و املائی و بعد چهار مورد را در تمام جزوه ذکر می کند که تمام این موارد جزئی و در اثر اشتباه حروف چین رخ داده است. که بعد از چاپ اول نسخه ای را دانشگاه برای تصحیح پیش این جانب ارسال



کردند که موارد اصلاح گردیده. از باب نمونه در آیه شریفه: *ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى*، به جای حرف (دال) حرف (و) آمده است که هر خواننده ای می فهمد این یک اشتباه جزئی و از اشتباهات در چاپ است. نویسنده مقاله در این مورد کاهی را کوهی کرده و گفته است این موارد باعث گمراهی دانشجویان خواهد شد. کم تر کتابی به چاپ می رسد (مخصوصا چاپ اول) که از نظر حروف چینی چند اشتباه جزئی در آن رخ نداده باشد.

نویسنده محترم در صفحه ۱۰۵ در باره آیه *أَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَطْفَةٍ امشَاجٍ نَبْتَلِيَهُ فَجَعَلْنَا سَمِيعًا بَصِيرًا* می نویسد: ابتلا فرع بر شنوا و بینا بودن است یعنی انسان را سمیع و بصیر قرار دادیم تا امتحان کنیم.

جواب این است که اگر سمع و بصر موجب امتحان باشد تمام حیوانات دارای سمع و بصرند، پس چرا مورد امتحان قرار نمی گیرند، به علاوه اگر مطلب چنین بود، باید آیه شریفه چنین باشد (جعلناه سمیعا بصیرا فنبتلیه).

نویسنده محترم در صفحه ۹۶ می فرمایند: پرسش این است که چرا کلمه صافی در میان دو خط فاصله قرار گرفته است و این را خطای علمی به حساب آورده اند. قضاوت با خوانندگان است.

نویسنده محترم مقاله در صفحه ۹۷ پا را از جاده تقوی بیرون نهاده، اقدام به تهمت زدن کرده است و می گویند این در سننامه را یک فرد ناآگاه و بی تجربه از نوار پیاده کرده و بی آن که اندکی اصلاح و ویراستاری کرده باشد، به چاپ سپرده است.

خداوند در قرآن می فرماید: *وَلَاتَقْفُوا مَأَلِيسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلٌّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا* (اسراء/۱۷/۳۶).

چگونه کسی مدعی است که مفسر قرآن است در حالی که این گونه برخلاف قرآن حرف می زند.

در خاتمه به این برادر گرامی عرض می کنم بهتر این بود بجای این مطالب بی اساس یک در سننامه تفسیری ۲ تألیف می کردید. بدیهی است وقتی دانشجویان کتاب بهتر را می دیدند از آن استفاده می کردند.